

آیه ۲۶ - ۲۷

آیه و ترجمه

قل اللهم مالک الملك توتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدير
تولج الليل فی النهار و تولج النهار فی الیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب

ترجمه :

۲۶ - بگو: «بار الهها! مالک حکومتها تویی، به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی، و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری، هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی، و هر که را بخواهی خوار می‌کنی.
تمام خوبیها به دست توست، تو بر هر چیزی قادری.
۲۷ - شب را در روز داخل می‌کنی، و روز را در شب، و زنده را از مرده بیرون می‌آوری، و مرده را از زنده، و به هر کس بخواهی، بدون حساب، روزی می‌بخشی.

شان نزول :

مفسر معروف «طبرسی» در «مجمع البیان» دو شأن نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می‌کنند:
۱ - هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت، منافقان که دلهایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام، آیه اول نازل شد.

مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بود و با نظم خاصی مسلمانان، گروه گروه با سرعت و جدیت، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن، این وسیله دفاعی، تکمیل گردد، ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند، سلمان به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و جریان را عرض کرد، پیامبر وارد خندق شد و کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر روی سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌های جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکبیر فتح و پیروزی گفت، مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید، بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ را بر سر سنگ فرود آورده مجدداً جرقه‌های جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان، فضای اطراف را پر کرد، برای سومین بار، کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید، مجدداً از برخورد کلنگ با سنگ، جرقه‌های جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت، و بقیه سنگ درهم شکسته شد و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.

سلمان عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در میان جرقه‌های که بار اول جستن کرد، کاخهای حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد که آنها در زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت! در درون جرقه دوم کاخهای روم را دیدم، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار خواهد گرفت، در سومین جرقه، کاخهای صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروزی شوند و من در آن حال، تکبیر پیروزی گفتم، ای مسلمانان به شما مرده باد!...

مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمیگنجیدند و خدا را شکر می کردند. اما منافقان، چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض، گفتند:

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۰

چه آرزوی باطل و چه وعده محالی؟! در حالی که اینها از ترس جان خود، حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می‌پرورانند، در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر :

همه چیز به دست اوست!

در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قایل بودند و خود را از خاصان خداوند می‌پنداشتند (علاوه بر این مدعی بودند حاکمیت و مالکیت نیز از آن آنها است) خداوند در این دوآیه ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می‌کند، می‌فرماید: «بگو: بارالها! مالک ملکها توئی، تو هستی که به هر کس بخواهی و شایسته‌بدانی حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدامی سازی» (قل اللهم مالک الملک توئی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء).

«هر کس را بخواهی بر تخت عزت مینشانی، و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می‌دهی» (و تعز من تشاء و تذلل من تشاء).

و در یک جمله «کلید تمام خوبیها به دست توانای تو است، زیرا تو بر هر چیز توانائی» (بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر).

ناگفته پیداست که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می‌بخشد و یا از او می‌گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است و گاه این حکومتها به خاطر شایستگیها است، و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امتهاست.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۱

این نکته نیز قابل توجه است که لفظ «خیر» افعّل التفضیل است و معادل فارسی آن «بهتر» می‌باشد، و برای برتری چیزی بر چیز دیگر ذکر می‌شود ولی در بسیاری از موارد، به معنی خوب (بدون مفهوم صفت تفضیلی) نیز به کار می‌رود و ظاهر این است که در آیه مورد بحث به معنی دوم است. یعنی سرچشمه تمام خوبیها از او و به دست اوست.

جمله «بیدک الخیر» با توجه به الف و لام استغراق در «الخیر» و مقدم شدن خبر بر مبتدا (زیرا بیدک الخیر فرموده نه الخیر بیدک) نشان می‌دهد که تمام خیرها و برکات و نیکیها و خوبیها، در دست خداست، و ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که هم عزت، خیر است و هم ذلت، و هم بخشیدن حکومت و هم گرفتن آن، هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت، و شری وجود ندارد، جانیان و بدکاران، خیرشان در آن است که در زندان باشند،

و نیکوکاران با ایمان، خیرشان در آزادی است.
به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را
مبدل به شر می‌کنیم و اگر می‌گویید: خیر تنها به دست تو است و از شر
سخنی نمی‌گویید، به خاطر آن است که شری از ذات پاک اوصادر نمی‌شود.
جمله «انک علی کل شیء قدیر» در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در این
آیه آمده زیرا وقتی او بر هر چیز قادر است، حکومت و عزت و خیرات به دست او
است.

سؤال :

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه ممکن است کسانی از آیه فوق
چنین نتیجه بگیرند که، هر کس به حکومتی می‌رسد و یا از حکومت، سقوط
می‌کند، خواست خدا بوده و نتیجه این سخن، امضای تمام حکومت‌های جباران
و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و... می‌باشد، اتفاقاً در تاریخ
نیز

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۲

می‌خوانیم که یزید بن معاویه هم برای توجیه حکومت ننگین و ظالمانه خود به
این آیه استدلال کرد.

به همین جهت در کلمات مفسران، برای حل این اشکال توضیحاتی درباره آیه
دیده می‌شود از جمله این که: آیه مخصوص به حکومت‌های الهی است و یا
مخصوص به حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و پایان دادن به
حکومت جباران قریش است.

ولی حق این است که آیه یک مفهوم کلی و عمومی دارد که طبق آن،
تمام حکومت‌های خوب و بد بر طبق مشیت خداست، ولی با این توضیح
که: خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان
آفریده است، و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خداست.

بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است:
حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی (همچون چنگیز و یزید و فرعون و مانند
اینها) از آن وسایل استفاده کردند و ملت‌هایی ضعیف و زبون و ترسو، به آن تن در
دادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند، این نتیجه اعمال خود آنها است،
که گفته‌اند: «هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد»!

ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به

دست صالحان دادند و حکومت‌های عادلانه‌ای به وجود آوردند بازنتیجه اعمال آنها است که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد. در حقیقت آیه، بیدار باشی برای همه افراد و جوامع انسانی است که بهوش باشند، و از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۳

کوتاه سخن اینکه: خواست خداوند همان است که در عالم، اسباب آفریده تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم. در آیه بعد برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی می‌افزاید: «شب را در روز داخل می‌کنی و روز را در شب و موجود زنده را از مرده خارج می‌سازی و مرده را از زنده، و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می‌بخشی» (تولج الليل فی النهار وتولج النهار فی الليل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب). و به این ترتیب مساله تغییر تدریجی شب و روز، کوتاه شدن شب درنیمی از سال، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شبها در نیم دیگر (دخول روز در شب) و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده، و موجودات مرده از زنده، و روزیهای فراوانی که نصیب بعضی از افراد می‌شود، هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست.

نکته‌ها

۱- «ولوج» در لغت به معنی دخول است، این آیه می‌گوید: خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل می‌کند (در هشت مورد دیگر قرآن نیز، به این معنی اشاره شده است).

منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال، مشاهده می‌کنیم، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از ۲۳ درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می‌باشد، لذا می‌بینیم در بلاد شمالی (نقاط بالای خط استوا) در ابتدای زمستان، روزها کم کم

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۴

بلند و شبها، کوتاه می شود تا اول تابستان، سپس به عکس، شبها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد. اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است.

بنابراین، خداوند دائما، شب و روز را در یکدیگر داخل می کند، یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.

ممکن است گفته شود که در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی قطب شمال و جنوب، شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمی کند، شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال، یک شب ۶ ماهه و یک روز به همان اندازه است، بنابراین آیه جنبه عمومی ندارد.

پاسخ :

در پاسخ این سؤال باید گفت: خط استوای حقیقی، یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف، و همچنین نقطه قطب، نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد) حتما در مکانی وسیعتر از نقطه حقیقی قطب است، بنابراین هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند. آیه ممکن است علاوه بر معنی فوق، معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن اینکه شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات جو در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود، بلکه روز، به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز، و تدریجا تاریکی همه جا را می گیرد.

تدریجی بودن تغییر شب و روز به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد، زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب صورت می گیرد، به این معنی که از

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۵

آغاز بهار که نور و حرارت، روز به روز، افزایش می یابد، گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه ای از تکامل خود را طی می کنند و چون با گذشت زمان، نور و حرارت بیشتری لازم دارند و این موضوع به وسیله تغییرات تدریجی شب و روز تامین می گردد، می توانند به نقطه نهایی تکامل خود

برسند.

هر گاه شب و روز همیشه یکسان بود، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات، دچار اختلال می شد و فصول چهارگانه که لازمه اختلاف شب و روز و «چگونگی زاویه تابش آفتاب است از بین می رفت و طبعا انسان از فواید اختلاف فصول بی بهره می ماند.»

همچنین اگر معنی دوم در تفسیر آیه را در نظر بگیریم که آغاز شب و روز، تدریجی است نه ناگهانی و حتما شفق و بین الطلوعین در میان این دو است، روشن می شود که این تدریجی بودن شب و روز، برای ساکنان زمین نعمت بزرگی است، زیرا کم کم با تاریکی یا روشنائی آشنایی شوند و نیروهای جسمی و زندگی اجتماعی آنان بر آن منطبق می گردد، در غیر این صورت، مسلما ناراحتیهایی به وجود می آمد.

۲ - جمله «تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی» و شبیه آن در چندین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید: «خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد».

منظور از بیرون آوردن «زنده» از «مرده» همان پیدایش حیات از موجودات بیجان است، زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بیجان به وجود آمدند، از این گذشته دائما در بدن ما و همه موجودات زنده عالم، مواد بی جان، جزو سلولها شده، تبدیل به موجود زنده می گردند.

پیدایش مردگان از موجودات زنده، نیز دائما در مقابل چشم ما مجسم است. در حقیقت آیه اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است که

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۶

عمومیترین و پیچیدهترین و در عین حال جالبترین قانونی است که بر ماحکومت می کند.

برای این آیه، تفسیر دیگری نیز هست که با تفسیر گذشته، منافاتی ندارد و آن مسئله زندگی و مرگ معنوی است، چه این که می بینیم گاهی افراد با ایمان که زندگان حقیقی هستند از افراد بی ایمان که مردگان واقعی محسوب می شوند به وجود می آیند و گاهی به عکس، افراد بی ایمان از افراد با ایمان متولد می شوند.

قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به «کفر» و «ایمان»

تعبیر کرده است.

مطابق این تفسیر، قرآن مساله به هم ریختن قانون توارث را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می دانند، اعلام می دارد، زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی جان طبیعت نیست که تحت تاثیر اجباری عوامل مختلف باشد، و این خود یکی از قدرتنمائیهای خدا است که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر (آنها که می خواهند واقعا مؤمن باشند) می شوید، و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن (آنها که می خواهند واقعا کافر باشند) از بین می برد و این استقلال اراده، که حتی می تواند بر زمینه های مساعد و نامساعد ارثی پیروز گردد از ناحیه اوست.

همین معنی در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مارسیده است چنانکه در تفسیر (الدر المنثور) از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه «تخرج الحی من المیت...» فرمود: یعنی مؤمن را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤمن خارج می سازد.

۳ - جمله «و ترزق من تشاء بغير حساب» به اصطلاح از قبیل ذکر «عام» بعد از «خاص» است زیرا در جمله های قبل، نمونه هایی از روزیهای خداوند به بندگان، بیان شده است و در این جمله مساله، به صورت کلی و عمومیت در تمام مواهب و ارزاق ذکر گردیده یعنی نه تنها عزت و حکومت و حیات و مرگ به دست خدا است

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۷

بلکه هر نوع روزی و موهبتی از ناحیه او است.

جمله «بغير حساب» (بدون حساب) اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تاثیری برای او نمی کند و نیاز به نگاه داشتن حساب ندارد، زیرا حساب را آنها نگه می دارند که سرمایه محدودی دارند، و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه درباره آنها می رود، چنین اشخاصی هستند که دائما در عطایای خود حسابگرند. مبادا سرمایه آنها از دست برود، اما خداوندی که دریای بی پایان هستی و کمالات است، نه بیم کمبود دارد، و نه کسی از او حساب می گیرد، و نه نیازی به حساب دارد.

از آنچه گفته شد، روشن می شود که این جمله، منافات با آیاتی که بیان تقدیر

الهی و اندازه گیری و لیاقت و شایستگی افراد و حکمت و تدبیر آفرینش را بیان می کند، ندارد.

۴ - سوال دیگری در اینجا مطرح است و آن اینکه: از نظر قانون آفرینش و حکم عقل و دعوت انبیاء، هر کسی در کسب سعادت و خوشبختی و عزت و ذلت و تلاش و کوشش برای کسب روزی خویش مختار و آزاد است، پس چگونه در آیه فوق، همه اینها به خداوند نسبت داده شده است؟!

پاسخ این سؤال این است که سرچشمه اصلی عالم آفرینش و تمام مواهب و قدرتهائی که افراد دارند، خداست، اوست که همه امکانات را برای تحصیل عزت و خوشبختی در اختیار بندگان، قرار داده، و اوست که قوانینی در این عالم وضع کرده که اگر پشت پا به آن بزنند، نتیجه آن، ذلت است، و به همین دلیل همه اینها را می توان به او نسبت داد، ولی این نسبت هرگز منافات با آزادی اراده بشر ندارد، زیرا انسان که از این قوانین و مواهب، از این قدرتها و نیروها، حسن استفاده، یا سوء استفاده می کند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۸

آیه ۲۸

آیه و ترجمه

لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقية و يحذرکم الله نفسه والی الله المصیر
ترجمه :

۲۸ - افراد با ایمان نباید به جای مومنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزد (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

تفسیر :

با دشمنان طرح دوستی نریزد

در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است، و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می کند، زیرا اگر این دوستیها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است، همه اینها به دست خدا است.

می‌فرماید: «افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان (یعنی) کافران رادوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند» (لا يتخذ المؤمنون الكافرين أولياء من دون المؤمنين).

«و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست» و رابطه خود را به کلی از پروردگارش گسسته است (و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء). این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان بایهود

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۴۹۹

نصاری وجود داشت، و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند، این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت‌های به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند، زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

تاریخچه استعمار می‌گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده‌اند.

فراموش نباید کرد (واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده) آنها به نام عمران و آبادی وارد می‌شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می‌کردند، بیرحمانه بر آن جامعه می‌تاختند و همه چیز آنها را به یغما می‌بردند.

جمله «من دون المومنین» اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است، و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله «فليس من الله في شيء» اشاره به این است که: افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خداپرستان گسسته می‌شود.

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می‌فرماید: «مگر اینکه از آنها به پرهیزید» و تقیه کنید (الا ان تتقوا منهم تقية).

همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و

سرانجام پیروزی بر دشمن است. در چنین موردی، جایز است که مسلمانان با افراد بی ایمان، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند. و در پایان آیه، هشدار می‌دهد به همه مسلمانان داده، می‌فرماید: «خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست» (و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر). این دو جمله، بر مساله تحریم دوستی با دشمنان خدا تاکید می‌کند، از یک سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند پرهیزید، و از سوی دیگر می‌فرماید: «اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت».

نکته‌ها

۱ - تقیه یک سپر دفاعی است

درست است که گاهی انسان به خاطر هدفهای عالیت‌تر، به خاطر حفظ شرافت، و به خاطر تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحاً اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق، هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتاً از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.

چنانکه قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه ۱۰۶ سوره نحل می‌فرماید: «الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان»، مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می‌کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است.

تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت «عمار» و پدر و مادرش را

فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند و آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند پدر و مادر عمار از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند ولی عمار آنچه را که آنها میخواستند با زبان اظهار

داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: «ان عادوا لک فعد لهم»، (اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می‌خواهند بگو) و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت. نکته‌های که باید کاملاً به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جای حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح می‌باشد. وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است. روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خورده‌گیران در این باره تحقیق می‌کردند واقف می‌شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مساله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است. زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم‌پوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می‌کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می‌شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه‌ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم‌پوشند.

تفسیر نمونه جلد ۲ صفحه ۵۰۲

۲- تقیه یا تغییر شکل مبارزه

در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانه‌های پیش می‌آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم‌خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می‌شود و یا لااقل در معرض مخاطره قرار می‌گیرد مانند وضع شیعیان علی (علیه السلام) در زمان حکومت غاصب بنی امیه در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می‌شود که میتواند آنها را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند، کسانی که بر

تقیه بطور درست قلم بطلان میکشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی؟ راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.

از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد، و اینکه می بینیم بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت (علیهم السلام) می شمردند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنائی زیادی ندارند.

بعد ←

↑ فترت

→ قبل